

تَب

والاس شان | بهرنگ رجبی | نهایشنامه‌های بیدگل: امریکایی (۱۰) | 



تَب |

والاس شان | ترجمه‌ی بهرنگ رجبی |

بازبینی نهایی متن: فرشید گرد مافی | صفحه‌آرایی: آلاشویر |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ دوم | ۱۳۹۶ | تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۴۹-۴ |

Bidgol Publishing co. |  | انتشاریبدگل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ | تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۳۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷ ، ۶۶۴۵۳۵۴۶ | تلفکس: ۶۶۹۶۳۶۱۶ |

www.nashrebidgol.ir |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

* هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. |

※ یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشریبدگل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیر قانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.

تو سفرم - یه هو تو سکوتِ قبلِ سحر تو اتاقِ یه
هتلِ غریبه‌ای از خواب می‌پرَم، تو یه کشورِ فقیری
که به زیبونِ من حرف نمی‌زنن؛ دارم می‌لرزم و
رعشه دارم - چرا؟ یه چیزی شده - یه اتفاقی داره
می‌افته - یه جای خیلی دوری، تو یه کشورِ دیگه.
آره، یادم می‌آد. اعدامه. مقاله‌ی روزنامه‌هه می‌گفت
ساعتش همینه، روزش همینه.

نفسمو حبس می‌کنم تو سینه‌م. خب بعدش
می‌آن - می‌آن پی یه مَرَدی که رو تختش دراز
کِشیده، یه مَرَدِ گربه‌مانندی که صورتش اون قدر
گُنده‌س، اون قدر سیاهه، که نگهبان‌هایی که
درِ سلول‌شو باز می‌کنن، باز دوباره می‌ترسن و
می‌لرزن. موهای سرش و یه تیکه از پاشو می‌زنن،
الکترودها دیگه تقریباً قالبِ پاش‌آن.

حالا نگهبان‌ها می‌برنش سمتِ اتاقه، با تسمه‌ی جرمی می‌بندنش به صندلی. دست‌هاشو جوری به دسته‌ی صندلی می‌بندن که شاهدها تکون خوردن دست‌ها رو نبینن، پاهاش هم بسته شده به پایه‌های صندلی - به دلِ مرده وحشت افتاده؟ یکی از آدم‌های مراسم پارچه می‌کشه رو سرش و این جوری دیگه هیچ کدوم ماها درد کشیدن شو نمی‌بینیم، ترس شو نمی‌بینیم، پیچ و واپیچ صورت شو نمی‌بینیم. چاک خوردن پوست شو! کل چیزی که می‌بینیم یه هیكله که یه هوا خود شو تو صندلیه می‌کشه بالا.

به نظرتون نمی‌آد - وقتی دارین تویه کشور غریبه‌ای سفر می‌کنین - که بواها تُند و حال به هم زن آن؟ نصفه شب که از خواب می‌پرین - یه دفعه‌ای - وقتی یه ساعت عجیبی از خواب می‌پرین - وقتی یه جایی وسطِ سَفَرین و تویه جای غریبه‌ای از خواب می‌پرین - حس نمی‌کنین ترس برتون داشته؟

جلوی ریشه مونی تونم بگیرم.

چراغ کنار تختم کار نمی‌کنه، چراغ‌های برقِ اتاق روشن نمی‌شن. شورشی‌ها زدن دکل‌های برقو منفجر کردن. تو این کشور فقیری که به زبون من حرف نمی‌زنن، یه جنگِ مختصری در جریانه. اتاق‌های هتل همه شون شمع دارن و شمع‌دونی‌های کوچولو. پا می‌شم، شمع روشن می‌کنم، شمع رو

می‌برم تو دستشویی. بعد شمع‌های تو شمعدونیو می‌ذارم کف زمین و جلوی کاسه توالت زانو می‌زنم و بالا می‌آرم - بعد می‌شینم کف دستشویی، رعشه تو تنمه، رو کاشی‌های مربع سرد، وسطِ یه شبِ خیلی گرمی تویه کشوری که خیلی گرمه؛ نمی‌تونم پا شم برگردم تو تختم - نمی‌تونم پا شم - اینه که ساکت و آروم می‌شینم همون‌جا، یه جوری می‌لرزم انگار نشسته‌م وسطِ برف. گوشه‌ی دستشویی یه حشره هست - قهوه‌ای رو کاشی - گنده، شبیه سوسک - هیکلش تخته و سنگین - پاهای شق‌ورق داره که عینِ فلزن - منتظره، چمباتمه زده، داره تصمیم می‌گیره کدوم طرف بره - ظرفِ یه ثانیه از پشتِ روشویی رد می‌شه و خودشو می‌کنه تویه سوراخی اون قدر کوچیک که نمی‌شه جا بشه توش، ولی جا می‌شه توش - جا می‌شه - رفته دیگه. من خودمو می‌بینم. خودمو می‌بینم. یه جرقه‌ی آنی. تو یه رستورانِ خیلی چیتانی مهمونی تولده. آره - میز هست با تزئین‌های قشنگ و خوشگل، یه چیز تزئینی خیلی چیتانی وسطِ میز، صورتی و سبز، زن‌ها همه با ماتیکِ قرمز روشن و مردها با پیرهن‌های خوشگل و کلی هدیه - هدیه‌های غافلگیرکننده و غیرمنتظره و بامزه - یه پیش‌خدمت‌هایی هستن که ماهی‌سَلمون می‌گردونن و شراب می‌ریزن؛ من

هم هستم. دارم آرام با اون خانوم ریزه‌میزه‌هه‌ی رنگ‌پریده حرف می‌زنم که لباسِ قرمز و آبی تَنشه، درباره‌ی سروسرِ عاشقانه داشتن با مردهای بزرگ‌تراز خود آدم، اون فیلمه که به‌همش ریخته، بازیگرزنه، روان‌پزشکه، مجرم‌ها، شب‌ها بیرون شهر تو جنگل قدم زدن، اشتهای سیرنشدنی آدم به زیاده‌روی، درد آدم‌هایی که اون دستِ خیابون همین رستوران چیتانه مایوس و مستأصل تو یه سرپناهِ شلوغی زندگی می‌کنن. همین‌طور که دارم با اون خانومه که لباسِ قرمز و آبی تَنشه، حرف می‌زنم، فکر می‌کنم من یه آدمی بودم که داشتم در موردِ یه مهمونی‌ای فکر می‌کردم، که کلی احساساتِ پیچیده در موردش داشتم، که از یه جنبه‌هایی از مهمونیه خوشم می‌اومد ولی از باقی جنبه‌هاش نه، که از بعضی آدم‌هاش خوشم می‌اومد ولی از همه‌شون نه، که از اون چیزِ تزئینیِ صورتی و سبز خوشم می‌اومد ولی واقعاً از اون لباسِ قرمز و آبی خوشم نمی‌اومد. ولی نه، نه. خیلی واضح جلوی چشمه. خودمو می‌بینم که چنگالِ کوچولوم هم دسته - من یه آدمی نبودم که داشتم در موردِ یه مهمونی‌ای فکر می‌کردم. من یه آدمی بودم که واقعاً تو یه مهمونی‌ای بودم، که نشسته بودم پشتِ میز و شراب و ماهی می‌خوردم.

در مورد ماهیه حرف نمی زدیم، در مورد رستوران‌ها حرف نمی زدیم، در مورد دریاچه‌های توکوه‌های شمال تایلند حرف می زدیم و گرمخونه‌ی شلوغ اون دست خیابون. ولی کجا بودیم؟ کجا بودیم؟ کنار اون دریاچه‌ها نبودیم، تو اون گرمخونه‌ها نبودیم - اون جا بودیم، درست همون جا، پشت میز، تو اون رستوران - خب شاید برا یه آدم‌های خاصی - شاید برا یه آدم‌های خاصی که اول قرن بیستم زندگی می‌کردن - زندگی درونی آدم یه چیز پنهان و ناخودآگاه بود. شاید تنها چیزی که اون آدم‌ها می‌تونستن ببینن و حس کنن، واقعیت بیرونی بود، جایی که زندگی می‌کردن، کاری که می‌کردن، هیچ تصویری هم از هیچ‌چی درون شون نداشتن. ولی برا من هم یه چیز پنهان بود. یه چیزی - یه بخشی از خودم - برام پنهان بود، و فکر می‌کنم یه بخشی بود که جزء ظاهر بود، که همه‌ی آدم‌های دنیا می‌تونستن ببیننش آگه از پنجره‌ی یه قطاری که داشت رد می‌شد یه نگاه می‌نداختن.

چون من خیلی کم می‌دونم تو درونم چیه. از وقتی نه سالم بود، محقق احساساتم بوده‌م که بفهمم چی‌ان! احساساتم! فکرهام! تاریخ باورنکردنی احساسات و فکرهای من می‌تونه ده دوازده تا کتاب جلدچرمی بشه. ولی قصه‌ی زندگی - رفتارم، کارهام - الآن که یه کتاب نازکه، یه کتابی که هیچ وقت نخونده‌مش.